



سفر به پاریس (قسمت دوم)

## از لوور تا رودن در پاریس زیبا

۳

معلم خصوصی دوچرخه  
از جذر می‌گوید:

## سایه بان مثبت‌ها!

۴

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیستم، شماره‌ی ۹۸۷، پنج‌شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۹، ۲۲ شعبان ۱۴۴۱، ۱۶ آوریل ۲۰۲۰، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۷۹۱۸ همشهری



### چرخ اول

## من یک عدد

## کووید ۱۹ هستم!

من یک عدد کرونا هستم. البته اسم رسمی و مشخصانه‌ی دیگر من کووید ۱۹ (COVID-19) است که اشاره‌ای دارد به «کرونا»، «ویروس»، بیماری سال ۲۰۱۹... چرا از من متنفر هستید؟ شاید هیچ پدیده‌ای در جهان این طور مدرسه‌ها را به وادی تعطیلات نکشاند بود. آیا باز هم از من متنفر هستید؟ دیگر چه می‌توانستم برای شما بکنم. آیا بد است که در خانه می‌مانید؟ آیا خدمتی که من به شما کردم خدمت کمی بود؟ آیا نشنیده‌اید که می‌گویند که کودکان کم‌تر در معرض من قرار می‌گیرند. من خدمات دیگری هم داشتم؛ مثلاً من کمک کردم که مصرف بنزین در جهان کاهش پیدا کند و میزان تولید دی‌اکسید کربن در زمین کم شود. مثلاً در نوروز سال ۹۹ در کشور شما، ایران مصرف بنزین به نصف رسید. آیا این برای محیط‌زیست خوب نبود؟ تولید گاز دی‌اکسید کربن که از طریق گرم کردن کوره زمین در تغییرات آب و هوایی سهم دارد، نیز در روزهای اخیر کاهش یافته است. اما عده‌ای هم به من می‌گویند: alien که در زبان انگلیسی به موجودات ناشناخته‌ی اسرار آمیز می‌گویند. همه‌ی دانشمندان جهان سر کار رفته‌اند که من چه هستم و چه شخصیتی دارم؟

### تلفن ۱۲۳ یادت باشد!

لطفاً کرونا جان کمی ساکت شو! باید موضوع‌های مهم دیگری را به نوجوانان یادآوری کنیم. با شما هستم کووید ۱۹، لطفاً کمی ساکت و اصلاً صحبت نکن. در این روزها در دوستان زیادی از سراسر ایران و جهان عزادار هستند و عزیزشان را در اثر کرونا از دست داده‌اند. شرایط این بیماری و عدم اجازه برای برگزاری مراسم خود داغ عزاداران را بیش‌تر کرده است ما با تمام نوجوانان عزادار، هم‌درد هستیم. مسئله‌ی دیگر در خانه ماندن و قرنطینه‌شدن است. متأسفانه این روزها خشونت‌های خانگی و کودک‌آزاری افزایش یافته است. برای همین گفته‌اند که با تلفن ۱۲۳ تماس بگیرد و مشکلات خود را در میان بگذارد. این تلفن یادت باشد.

### ما برای آموزش فکر کرده‌ایم!

امسال مدرسه‌ها وضعیتی خاص داشتند. مدتی به خاطر آلودگی هوا، مدتی به خاطر بارش برف و مدتی طولانی به خاطر شیوع کرونا تعطیل بودند. دوستان شما در هفته‌نامه‌ی دوچرخه تصمیم گرفتند تا حل‌شدن موضوع کرونا، صفحه‌هایی از دوچرخه را به آموزش اختصاص بدهند. پس می‌توانید این هفته درس ریاضی را دنبال کنید و هفته‌های بعد، مباحث دیگر. کانال هفته‌نامه‌ی دوچرخه را که می‌شناسید؟

@docharkheh\_weekly

می‌توانید مطالب دوچرخه را در این کانال بخوانید.



تصویرگری: نیکو لاس کینتی

بررسی آموزش مجازی در خانه

## آنادین، آفلا دین، هیچ کدام! ۵



## داستان دوم

در جست‌وجوهایمان به مدارسی رسیدیم که هر دو روش را با هم پیش می‌برند و یا برای حل مشکل کلاس‌های آنلاین موقع برگزاری کلاس، همزمان ویدئو ضبط می‌کنند و در سایت مدرسه برای بچه‌هایی که جا می‌مانند بارگذاری می‌کنند. «سپینود» کلاس دهم است. او و هم‌کلاسی‌هایش در یک گروه واتس‌آپ عضو هستند و معلم درس می‌دهد و سؤال می‌پرسد. از ساعت ۱۰ تا ۱۵ هر روز کلاس دارند. «بهار» کلاس هفتم است. هم‌کلاسی‌های او بابت طبق برنامه‌ی درسی مشخص، سر ساعت سر درس مشخصی بنشینند. معمولاً در آن ساعت معلم‌ها از طریق واتس‌آپ برایشان صوت می‌گذارد. گاهی تکلیف می‌دهند که بچه‌ها موظف هستند تا زمانی مشخص، تصویر تکلیف را برای خود معلم ارسال کنند. گاهی به همین طریق در آزمون هم شرکت می‌کنند و برخی ساعت‌ها هم برایشان کلاس آنلاین برگزار می‌کنند؛ از طریق یکی دو نرم‌افزار مثل ادب کانکت.



## داستان سوم

بعضی مدرسه‌های دولتی آموزش ضبط شده و آفلاین دارند؛ اما تعداد زیادی از این مدرسه‌ها هم هیچ برنامه‌ی آموزشی مشخصی ندارند. علی، کلاس هشتم است. مادر علی می‌گوید: «مدرسه‌ی علی که نه گروهی دارد و نه اطلاع‌رسانی و نه آموزش آنلاین. علی خودش می‌خواند. هر روز منتظریم و می‌گفتیم شاید از فردا قرار است تکالیف علی را بفرستند ولی تا امروز که بیست فروردین است، فقط از اینترنت و کتاب‌های آموزشی برای حل مسئله کمک گرفتیم. من که با روش جدید آموزشی پایه‌های هفتم هیچ آشنایی ندارم؛ حالا برای خودم معلمی شده‌ام. دل‌گیرم از وضعیتی که هیچ‌کس نمی‌خواهد پاسخ‌گوی آن باشد و هر کسی به روشی خودش را به یک راهی می‌زند و تقصیر را گردن دیگری می‌اندازد. آموزش‌های تلویزیون از درس‌های علی خیلی عقب‌تر است و...»



## داستان آخر

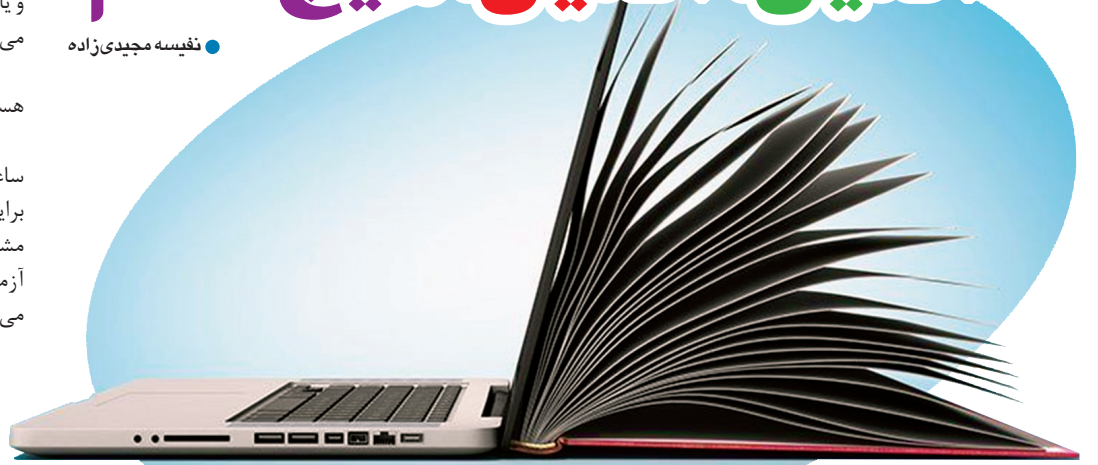
من معلم هستم و واقعاً در مقابل سلامتی بچه‌ها، از نگاه من معلم، آموزش هیچ ارزشی ندارد. مثلاً چه اشکالی دارد که از ۱۷ درس ادبیاتشان، امسال فقط ۱۴ درس را بخوانند. حتی اگر ماجرا تا آخر تابستان هم ادامه پیدا کند، معلم‌های سال بعد بچه‌ها می‌توانند مطالب مهم سال قبل را به بچه‌ها آموزش دهند.

من به عنوان یک معلم، کارم را به شکل مجازی و بسیار جدی انجام می‌دهم... اما فقط و فقط یک هدف دارم... بچه‌ها در اوقات بیکاری در خانه، به بهانه‌ی آموزش مجازی، روحیه‌شان را از دست ندهند و در دوران آموزش، لاف‌نسیمی هر چند کم رقم، صورتشان را نوازش کند؛ همین و همین!

## بررسی آموزش مجازی در خانه

# آنلاین، آفلاین، هیچ‌کدام!

● نفیسه مجیدی‌زاده



توئیتی نوشت که «با آغاز مجدد کلاس‌های مجازی مدارس و دانشگاه‌ها به شرکت‌های خانگی اینترنت ابلاغ کردیم که تا پایان اردیبهشت سرعت همه‌ی مشترکین خود را رایگان به ۱۶ مگابیت ارتقا دهند...» البته در توئیت دیگر وزیر ارتباطات می‌خوانیم: «موبایل رو ارتقا دادیم، اما شبکه‌ی موبایل فرکانس لازم داره که فعلاً در اختیار صداوسیماست و تا فرکانس آزاد نشه دیگه ظرفیت بالا نمی‌ره...»

با این حال بسیاری از نت‌های خانگی هم چنان برای اتصال مشکل دارند. البته بماند که بخشی از دانش‌آموزان اصلاً به اینترنت دسترسی ندارند. محسن حاجی‌میرزایی، وزیر آموزش و پرورش در توئیتی نوشته که ۸۶۹ هزار و ۴۰۰ نفر معادل ۶/۹ درصد از دانش‌آموزان دسترسی به اینترنت ندارند.

طریق نرم‌افزار اسکایپ، کلاس آنلاین دارند. آموزش کلاس آن‌ها هم ضبط نمی‌شود و اگر کسی بتواند شرکت کند که هیچ؛ وگرنه غیبت می‌خورد.

سمیرا رزاقی، کارشناس آی. تی به خبرنگار هفته‌نامه‌ی دوچرخه می‌گوید: «وقتی متقاضی برای یک سرور زیاد می‌شود بر اثر فشارهای زیاد سرور قطع می‌شود. به همین دلیل باید حجم سرورها را بالا ببرند تا بتوانند جواب‌گوی متقاضیان باشند. ممکن است حجم را بالا برده باشند ولی پیش‌بینی استفاده این همه افراد را به طور هم‌زمان نکرده باشند. در ضمن باید لپ‌تاپ و ورژن‌های مرورگر و... همه چک شوند که این عوامل نیز در قطعی می‌توانند مؤثر باشد.»

البته در این نوع آموزش، بعضی از مدرسه‌ها روش‌های پیچیده‌تری را انتخاب کردند که فقط نصب کردن و وارد شدن به آن سایت و یا نرم‌افزار نیاز به یک دوره‌ی کلاس آموزشی دارد!

آموزش برای خودش داستانی دارد! حالا که روزهای قرنطینه کش آمده‌اند؛ دانش‌آموزان شکل‌های مختلف آموزش از راه دور را تجربه می‌کنند.

کلاس‌های آنلاین، ضبط ویدئو یا فایل صوتی آموزشی و بارگذاری در کانال مدرسه‌ها، ارسال تکالیف از طریق شبکه‌های اجتماعی برای معلم‌ها و یا رها شدن دانش‌آموزان به حال خود! بدون هیچ رابطه‌ی آموزشی با مدرسه و البته آموزش فقط از راه برنامه‌های درسی تلویزیون و... که هر کدام برای خود داستانی دارند.

داستانی که کسی برای بخش رها شده‌ی آن پاسخی ندارد و در بخش آنلاین آن مشکلات فراوانند.

گرچه سیدمحمدجواد آذری جهرمی، وزیر ارتباطات

## داستان اول

اسکای روم برگزار می‌شود جا مانده؛ چون هم اینترنت منزل کند است و هم ظرفیت سروری که مدرسه انتخاب کرده، کم است. مشکل این است که فیلم‌های آنلاین گاهی ضبط نمی‌شوند و وقتی از کلاس جا می‌ماند دیگر دسترسی به معلم ندارد! «سپنتا» کلاس هشتم است و از

این داستان مربوط به سرورهایست و قطع و وصل‌های اینترنت؛ مربوط به انتظار برای وصل شدن و وارد شدن به یک کلاس آموزشی آنلاین که درهای بسته است؛ مربوط به پشت در کلاس ماندن و در نهایت غیبت خوردن! «بردیا» سال هفتم است و چندبار از کلاس آنلاین ریاضی و علوم که در



سر‌دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده (دماستج)، سیدسروش طباطبایی‌پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شه‌فرنگ و چرخ‌فلک)، پگاه شفتی (لوح‌نق‌های)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلووفر نیک‌بنیاد، محمود اعتمادی (عکس)  
آئلیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری

(صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی‌عزیزی (مسئول هماهنگی) و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری  
صندوق پستی دوچرخه: ۱۹۳۹۵-۵۴۴۶  
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱  
پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org  
دوچرخه را آنلاین بخوانید:  
@docharkkeh\_weekly  
newspaper.hamshahronline.ir  
hamshahronline.ir/service/Children

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارک‌وی، کوچه‌ی تورج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

دوچرخه

ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیستم، شماره‌ی ۹۸۷

پنج‌شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: مه‌رمان کریمی





ساختمان از نیولید، مقبره‌ی ناپلئون



سفر به پاریس (قسمت دوم)

# از لوور تا رودن در پاریس زیبا

عکس و متن: آرش خانی

این روزها، زمان سفر نیست. روزهای لغو سفر است. روزهای لغو بلیت‌های هواپیما. روزهایی است که باید در خانه ماند و منتظر بود که زنجیره‌ی انتقال و بیروس کرونا بشکند و جهان دوباره جهان دیروز یا جهان بدون کرونا شود. اما بهترین کار در این زمان، خواندن سفرنامه است.

اگر یادت باشد در صفحه‌ی «دور دنیا با دوچرخه» در شماره‌ی ۹۸۲ دوچرخه، قسمت اول سفر به پاریس را با عنوان «قدم‌زدن کنار یک برج ده‌هزار تنی» برایت نوشتم. اما پاریس زیبا، آن قدر دیدنی دارد که باید در این قسمت با من به بخش‌های دیگر این شهر سفر کنید.



موزه‌ی لوور



بعد از استراحت در هتل، صبح خیلی زود برای بازدید از بزرگترین موزه‌ی هنر جهان؛ یعنی موزه‌ی «لوور» و بناهای تاریخی پیرامونش راهی شدم.

موزه در حقیقت در کاخ لوور واقع شده که در اواخر سده‌ی ۱۲ تا اوایل ۱۳ میلادی، ساخت استحکامات آن آغاز شده به مرور تغییر کاربری داده و محل اقامت پادشاهان فرانسوی شده است. از زمان لویی چهاردهم به بعد، که محل اقامت پادشاه به کاخ ورسای انتقال داده شد، کم‌کم به محل گنجینه‌ی پادشاهان و بعدها در سال ۱۷۹۳ تبدیل به یک موزه‌ی عمومی شد.

حدود یک ساعت در صف بودم تا از یک سوی آن هرم معروف وارد محوطه‌ی

موزه شوم، با پله‌های برقی به طبقه منفی دو، که اطلاعات موزه نیز در آن واقع بود، رفتم و این برای اولین بار بود که هرم شیشه‌ای معروف موزه را نه از بالا بلکه از پایین آن مشاهده می‌کردم. بعد از این که نقشه و اطلاعات موزه را دریافت کردم فهمیدم برای بازدید کامل موزه به روزها زمان نیاز است. مساحت کل موزه حدود ۷۳ هزار متر مربع است و ۳۸ هزار اثر تاریخی و هنری در آن به نمایش گذاشته شده است. پس تصمیم گرفتم تا حد امکان از بخش‌های مهم آن بازدید کنم.

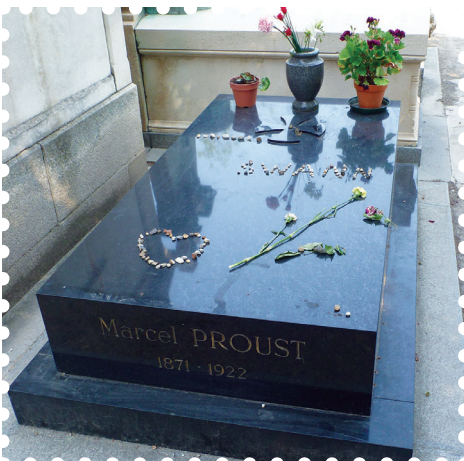
گنجینه‌های موزه در هشت قسمت مصر باستان، یونان، اتروسک و روم باستان، خاور نزدیک باستان، هنر دوران اسلامی، نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، هنرهای تزئینی و آثار چاپی و ترسیم‌ی گروه‌بندی شده‌اند.

این آثار هنری در ۴۰۳ اتاق و راهرو در پنج طبقه و به طول تقریبی ۱۵ کیلومتر جای گرفته‌اند.

نکته‌ی قابل توجه در این موزه، اختصاص یک بخش ویژه به ایران باستان است که در آن بخش‌های قابل توجهی از تخت جمشید، سرستون گاو دوسر کاخ آپادانا، دیوارنگارهای هخامنشی، سنگ نگاره‌ی کمان‌داران، بزرگ‌بال‌دار



سرستون گاو دوسر در لوور



گورستان پر لاشز



اشاره کرد.

در پایان، بازدیدی داشتم از موزه‌ی رودن، مجسمه‌ساز مشهور فرانسوی که آثار ارزشمندی چون مجسمه‌ی اندیشه‌گر، دروازه‌های جهنم و شهروندان کاله دارد. حالا باید راهی ایران می‌شدم و برای سفر طولانی‌ام که ماه‌ها بعد اتفاق می‌افتاد مهیا می‌شدم. پس در نیم‌کره‌ی جنوبی می‌بینم!

در فرصت محدودی که روز بعد، قبل از بازگشت به ایران داشتم راهی قبرستان معروف پر لاشز و هم‌چنین موزه‌ی رودن شدم.

در قبرستان پر لاشز، مقبره‌ی بزرگان هنر، موسیقی و ادبیات به خاک سپرده شده‌اند. از جمله می‌توان به اسکار وایلد نویسنده، شوپن آهنگ‌ساز، مارسل پروست نویسنده و صادق هدایت و غلامحسین ساعدی نویسندگان ایرانی

هخامنشی، کتیبه‌ی داریوش و هم‌چنین لوح حمورابی و گاو‌بال‌دار آشوری را می‌توان مشاهده کرد.

بخش هنر اسلامی که در سال ۲۰۰۹ افتتاح شد نیز عمدتاً از آثار ایرانی بعد از اسلام بهره می‌برد.

\*\*\*

برخی آثار مشهور لئوناردو داوینچی، هم‌چون نقاشی «مونالیزا» و «بانوی صخره‌ها»، نیز در این موزه است.

مجسمه‌ی پیروزی بال‌دار ساموتراس، مجسمه‌ی ونوس، مجسمه‌ی ابولهل مصری و نقاشی تاج‌گذاری ناپلئون از دیگر آثار زینت بخش این موزه است.

گشت و گذار یک‌روزه در لوور آن قدر خسته‌ام کرد که در راه بازگشت به هتل، وقتی هوا کاملاً تاریک بود بر روی چمن‌های محوطه‌ی برج ایفل دراز کشیدم و به‌شعبان آن نورپردازی‌های جذاب برای ساعت‌ها خیره ماندم.

من زمانی به پاریس سفر کردم که هنوز کلیسای نوتردام آتش‌نگرفته بود و چه حیف آن بنای زیبا در آتش سوخت.



کلیسای نوتردام قبل از آتش‌سوزی







# گوشواره‌های بهاری

• یاسمن رضائیان



باد می‌وزد ذوق دارم از جایم بلند شوم و کاری کنم. انگار یکی از رسالت‌های باد همین دعوت به حرکت است. دعوت به یک‌جا نماندن و پیش رفتن. حتی گاهی درخت‌ها هم چشم‌هایشان را می‌بندند و خیال می‌کنند خودشان را دست باد سپرده‌اند و رو به جلو می‌روند. همین است که شاخه‌ها و برگ‌هایشان در باد تکان می‌خورد.

## زندگی در لحظه اتفاق می‌افتد

و اما خورشید. من امروز فهمیده‌ام حرف خورشید چیست. چرا لحظه‌ای هست و لحظه‌ای نیست. لحظه‌ای آفتاب ما را گرم و روشن می‌کند و لحظه‌ای دیگر خودش را پنهان می‌کند. خورشید یادم می‌دهد هیچ چیز همیشگی نیست. ممکن است همین حالا چیزی داشته باشم و لحظه‌ای دیگر آن را نداشته باشم. خورشید می‌گوید زندگی در لحظه معنی می‌شود. اگر همین حالا آفتاب هست شاید لحظه‌ای دیگر نباشد و اگر این لحظه آفتاب نیست شاید لحظه‌ای دیگر نباشد. خورشید این روزها بودن و نبودن را، داشتن و نداشتن را، یادم می‌دهد.

## حرف‌ها را آویزه‌ی گوشم می‌کنم

این روزهای باشکوه که بهار به ما بازگشته است، این روزها که باد و باران خواب‌هایمان را هم نمناک کرده است و تماشای شعاع‌های نور خوشحالمان می‌کند، این روزها حرف‌های مهمی برای ما دارند. من حرف این روزها را آویزه‌ی گوشم می‌کنم و بی‌نگرانی از انتهای راه، از جایم بلند می‌شوم و به حرکت ادامه می‌دهم. چون می‌دانم زندگی در لحظه رقم می‌خورد و نبودن‌ها و نداشتن‌ها می‌توانند به من برگردند. راستی، این آویزه چقدر به چهره‌ی این روزهایم می‌آید!

باران بود و باران. پنجره را که باز می‌کردم باران می‌بارید. وقتی گوشه‌ی دنیای خودم نشسته بودم و کتاب می‌خواندم باران بود. زمانی که چشم‌هایم به استقبال خواب می‌رفتند باز باران می‌بارید. حتی در خواب‌هایم هم باران بود. همه‌ی زندگی خیس بود. صدای باران از ذهنم بیرون نمی‌رفت. باران می‌خواست چه چیزی را به من بگوید که بی‌وقفه می‌بارید؟ می‌دانستم حرف مهمی برای گفتن دارد.

## پیغامی که باد می‌برد

ابتدای صبح، پنجره‌ها را باز گذاشتم تا هوای بهاری به خانه بیاید. باد می‌وزید. می‌خواستم همه‌ی پنجره‌ها را باز کنم؛ اما کوران خانه را فراموش می‌گرفتم. بزرگ‌ترین پنجره‌ی خانه را باز کردم و به تماشای باد ایستادم. باد روی آرامش را به دنیا نشان داده بود و من از تماشای دست تکان دادن‌های درخت رو به روی خانه شاد شدم. درخت برای باد دست تکان می‌داد. شاید پیغامی را به او سپرده بود تا به دست درختی دورتر از خودش برساند. به درخت فکر کردم و به این که این روزها صدای باد در ذهنم می‌پیچد. باد متوقف نمی‌شود. بی‌صبرانه می‌رود و می‌رود. باد این روزها چه چیزی می‌خواهد بگوید که این قدر پرنگ در زندگی من حضور دارد؟ می‌دانستم حرف مهمی برای گفتن دارد.

## قایم‌باشک‌بازی خورشید

این روزها روزهای باد و باران است. کم‌تر روی آفتاب را دیده‌ام. اما گه‌گدار چند دقیقه‌ای خورشید پیدایش می‌شود. از پشت ابرها سرک می‌کشد. انگار می‌خواهد مطمئن شود همه چیز در امن و امان است. خیالش که راحت می‌شود؛ دوباره پشت ابرها می‌رود. خورشید می‌آید و می‌رود و اتاق من

باشد؟ نه، آن‌ها به بهترین اتفاق‌ها فکر می‌کنند. حتی شاید چشم‌هایشان را می‌بندند و می‌خندند و اجازه می‌دهند به مقصدی که در انتظارشان است برسند. یکی از آن‌ها روی درخت می‌نشیند، دیگری در خاک فرو می‌رود و به زندگی کمک می‌کند، یکی هم روی صورت دختری نوجوان می‌افتاد و او را به خنده می‌اندازد. هیچ پایان ناخوشایندی در انتظار قطره‌ها نیست. پس آن‌ها بی‌دغدغه خودشان را به جریان زندگی می‌سپارند.

## باد به حرکت دعوت می‌کند

راستی باد چه می‌گوید؟ راستش باد همیشه مرا به حرکت واداشته است. وقتی

نمی‌زنند و البته اشتباه بسیار بزرگی است اگر فکر کنیم آن‌ها باید به زبان ما حرف بزنند. می‌دانی؟ این همه مخلوق در جهان هست. هیچ دلیلی ندارد که همه‌ی آن‌ها بخواهند خودشان را به زبان فقط یکی از مخلوقات محدود کنند. دنیا آزادتر از آن است که در چهار چوب محدودده‌ها بگنجد.

## مقصد خوشایند باران

این روزها به باران بسیار فکر کرده‌ام. فهمیده‌ام با من از رهاشدن حرف می‌زند. قطره‌های باران وقتی از آسمان به سمت زمین پایین می‌آیند آیا به این فکر می‌کنند که در راه چه اتفاقات سختی در انتظار آن‌هاست؟ به این فکر می‌کنند که ممکن است پایانی غمگین در انتظارشان

تاریک و روشن می‌شود. این روزها روزهای قایم‌باشک‌بازی خورشید است. حالا بیش‌تر از همیشه به خورشید توجه می‌کنم. حواسم را جمع می‌کنم تا ببینم کسی می‌آید و می‌رود و بعد با خودم می‌گویم خورشید با این کارش حتماً حرف مهمی برای گفتن دارد.

## دنیا دارد حرف می‌زند

راستش من همیشه فکر کرده‌ام دنیا با ما حرف می‌زند. شاید این حرف عجیب باشد و اگر آن را به کسی بزنم که هیچ درکی از طبیعت ندارد بگوید من که تا حالا ندیده‌ام درخت و آب و آفتاب مثل ما حرف بزنند. همه‌ی ماجرا همین جاست. این که آن‌ها به زبان انسان‌ها حرف

# خلاصه‌ی زندگی

• الهه صابر

باشند، اما درخت‌ها باز هم دوستان دارند. درخت‌ها پیش‌تر از ما آدم‌ها صبر می‌کنند. با این که زندگی آن‌ها خیلی تکراری‌تر از زندگی ماست و با این که همیشه یک جا ایستاده‌اند اما این برایشان بهترین تقدیر است. درخت‌ها همیشه سر قول و قرارشان مانده‌اند و هر کس که از پیش آن‌ها می‌رود، خودش به زودی پشیمان می‌شود و به سایه‌سار آن‌ها بازمی‌گردد.

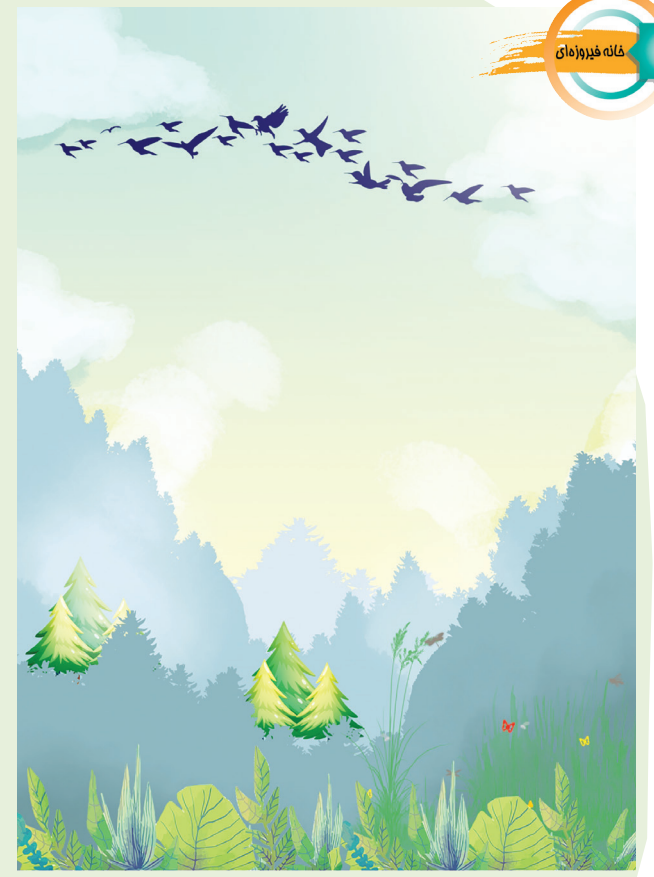
من درخت‌هایی را می‌شناسم که با دروغ برف و خشم باد شکسته‌اند اما دوباره سبز شده‌اند و با همه مهربانی کرده‌اند. سرسبزی، برایشان بهترین تصمیم است. آن‌ها می‌توانستند با نگاه خشم‌آلود روزگار بخشکند و فراموش شوند. اما چون به آمدن بهار امید داشتند دوباره جوانه زدند.

من درخت‌ها را دوست دارم. شاخه‌ها را دوست دارم. وقتی کسی به درختی تکیه می‌زند برای حال خوبش دعا می‌خوانم. احساس پرنده‌ها زیباست. من نبض کوچک آن‌ها را می‌فهمم؛ وقتی که از خستگی پرواز، به شانه‌های شاخه‌ها پناه می‌برند.

زندگی را هم اگر خلاصه کنی کل ماجرایش همین است. راه دیگری نیست؛ باید او را هم دوست داشت. در زندگی، هر کسی که درخت بهتری باشد سایه‌اش هم دلنشین‌تر است و آدم‌ها همیشه دنبال سایه‌های بزرگوارتر می‌گردند. هر کس که سبزتر امیدوارتری باشد سایه‌اش هم سبزتر است و هر کس که سبزتر باشد پرنده‌های بیشتری به آغوش او پناه خواهند آورد.

به سر شاخه‌ها نگاه می‌کنم. حتی وقتی که خشکیده باشند. شاخه‌ها می‌فهمند. این را نمی‌شود به همه اثبات کرد. خصوصاً به کسانی که اصلاً نمی‌دانند پاییز با چه حالی سپری می‌شود و خصوصاً به کسانی که در حیات خانه‌هایشان درخت نمی‌کارند. من با شاخه‌ها حرف می‌زنم. حتی وقتی که خشکیده‌اند و باد سرد دی‌ماه به آخرین برگ چسبیده به آن‌ها نیز رحم نمی‌کند. من به شاخه‌ها نگاه می‌کنم و آن‌ها رنگ سبز چشمان مرا می‌فهمند. شاخه‌ها می‌دانند که من دوستان دارم و هر سال درباره‌ی آمدن بهار با من صحبت می‌کنند. شاخه‌ها هر سال برای خودشان لباس تازه می‌دوزند و لا به لای موهایشان عطر می‌زنند. من قبل از آمدن بهار می‌دانستم کدام پرنده به کدام شاخه علاقه دارد. همیشه پرنده‌های خجالتی سر شاخه‌ها آواز می‌خوانند تا من به شاخه‌ها سفارش آن‌ها را بکنم. من که از اول به شاخه‌ها سپردم پرنده‌هایشان را دوست داشته باشند و کنار هم بمانند. اما شاخه‌ها نیز خجالتی‌تر از پرنده‌ها هستند و تازه اگر بید باشند، سرشان را هم پایین می‌اندازند.

این‌طور که شاخه‌ها سرک می‌کشند بالأخره یک روز از ماجرای زندگی سر در می‌آورند. بالأخره به خورشید خواهند رسید و چون تلاش می‌کنند کسی هم نمی‌تواند جلوی آن‌ها را بگیرد. من درخت‌ها را هم تحسین می‌کنم. درخت‌ها آغوش مهربان شاخه‌ها هستند. شاخه‌های تازه‌ای که هر چه هم تند و تیز



خانه فروروزهای



آماده شدن شام یک چرت کوتاه می‌زند. بعد از خوردن شام از سر میز آشپزخانه بلند می‌شود و خودش را مشغول برنامه‌های متنوع تلویزیون می‌کند. خیلی دلش می‌خواهد مطالعه را شروع کند اما ساعت ۱۱ شب است و چشم‌های سهیل سنگین شده و می‌خواهد بخوابد. امروز فرصت نشد کتابی مطالعه کند. فردا سهیل ساعت شش صبح هر چه قدر در تخت خواب دست و پا می‌زند دیگر خوابش نمی‌برد. او از تخت خواب بیرون می‌آید.

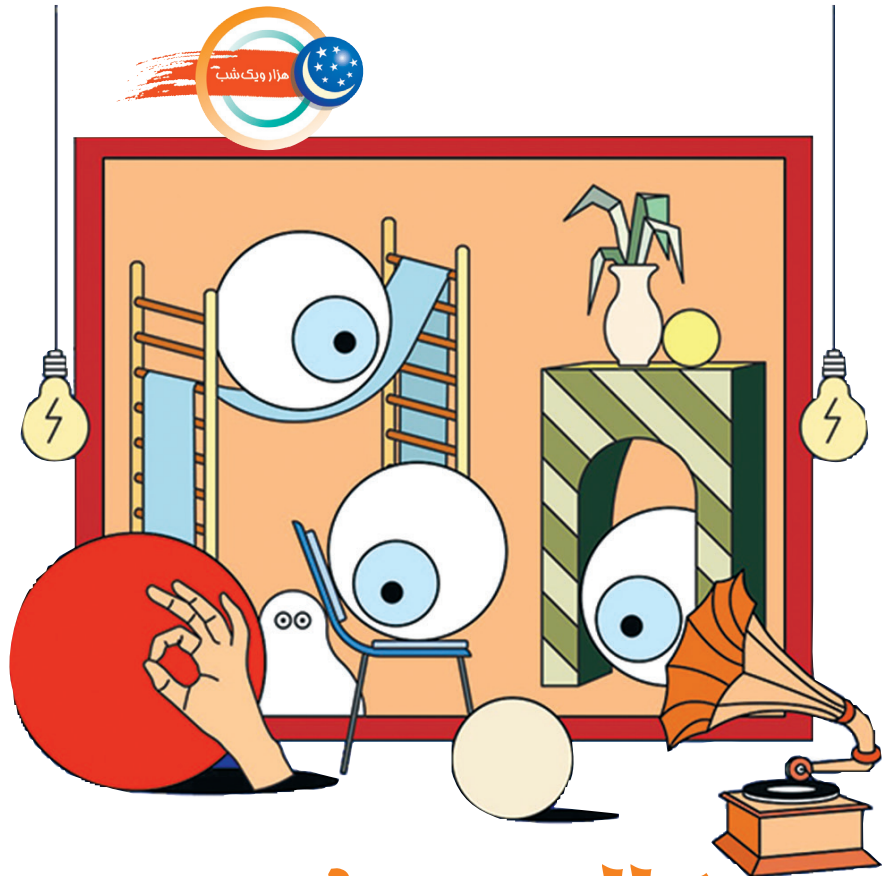
تصمیم می‌گیرد چند حرکت ورزشی در اتاق انجام بدهد. عجیب اشتها آور است این سحرخیز بودن و ورزش کردن خیلی خوب است. بعد از یک ربع نرمش، سهیل به آشپزخانه می‌رود و برای خودش تخم مرغ املت می‌کند و با نان بربری می‌خورد. بعد دوباره برمی‌گردد توی تخت خواب و تا نزدیک ظهر می‌خوابد و البته مطالعه... به نظر سهیل زندگی در تعطیلات حالا که به خاطر کرونا و تعطیلی مدرسه‌ها طولانی‌تر هم شده است یعنی ماندن در خانه و خوردن و خوابیدن.

او از این دو کار خیلی خسته و بی‌رمق شده است. دو روز اول تعطیلات سهیل این طوری گذشت، منتظر می‌مانیم ببینیم روزهای دیگر را چگونه سپری می‌کند. آیا کتابی را که شروع نکرده تمام خواهد کرد؟

یک تابه املت همراه با یک لیوان چای یا نوشیدنی خنک) کمی استراحت می‌کند تا خستگی از بدنش خارج شود. حالا تقریباً ساعت یک است و چشم‌های سهیل منتظر خواب سر ظهر. او ۴۵ تا ۱۲۰ دقیقه می‌خوابد. حالا وقت خوردن ناهار است. در مسیر تخت خواب تا آشپزخانه با خودش در باره مطالعه‌ی چند کتاب در تعطیلات سال نو حرف می‌زند. (همین جا توی پرانتز بگویم که او عادت دارد با خودش مدام حرف بزند و برنامه‌ریزی‌های مهم کند)

سهیل تا می‌تواند از ناهار لذت می‌برد. هویج پلو با کشمش. بعد از این که از خوردن خسته شده، از سر میز آشپزخانه بلند می‌شود و به اتاق خودش می‌رود. الان معده‌اش کاملاً سنگین است و نیاز دارد کمی دراز بکشد تا معده‌اش نفسی تازه کند. سهیل دراز می‌کشد و معده هم استراحت می‌کند!

بیدار که می‌شود، ساعت هشت است و سهیل کمی خسته و بدنش از استراحت زیاد کوفته است. بهتر است کمی راه برود تا هم خون در بدنش جریان پیدا کند هم شروع کند به مطالعه‌ی یک کتاب خوب و مفید و آموزنده. سهیل خیلی هم نمی‌خواهد خودش را خسته کند. حالا یک نوشیدنی انتخاب می‌کند و لذتش را می‌برد. بعد از نوشیدن، منتظر شام می‌ماند. ولی چون احساس می‌کند خیلی خسته است، تا



## تعطیلات خوش من در ک خواب با آلود

● سوگل اعصاری

و دماغ کیپ از خواب بیدار می‌شود و پتو را از روی خودش کنار می‌زند. بعد از یک دوش آب سرد و انجام دادن مراسم صبحگاهی (رفتن به دستشویی، مسواک زدن و خوردن صبحانه شامل

دقیق می‌کند تا هم خودش از تعطیلات لذت ببرد و هم تعطیلات از او. برنامه‌ی سهیل به این شکل است که او صبح زود حدود ساعت ۱۱ با چشمانی خواب‌آلود و پف کرده، صدای گرفته

برای سهیل اولین روزهای سال نو فرصتی مناسب است برای دور شدن از درس و مشق و نیز استراحت کردن و لذت بردن از تعطیلات. سهیل یک برنامه‌ریزی حساب شده و



در ذهن روباه‌ها چه می‌گذرد؟ بنابراین حرف زدن شخصیت روباه باعث نشده سطح سنی مخاطب داستان پایین بیاید.

\*\*\*

تمام مدتی که پکس را می‌خواندم به این فکر می‌کردم که پکس چه قدر مهربان است. او آدمش را دوست دارد و منتظر است تا به زودی برگردد و با هم به خانه بروند. او هر روز به پیتتر فکر می‌کند و خاطره‌های خوبی را که با او دارد مرور می‌کند. برای همین «پکس» داستان صلح نیز هست. صلح میان آدم‌ها و حیوانات.

حالا من بیش‌تر از قبل به این نتیجه رسیده‌ام که هیچ حیوانی نمی‌تواند بدذات باشد. حتی روباه‌ها. همان‌هایی که همیشه به ما گفته‌اند مکارند. من نمی‌توانم این را باور کنم چون پیش از این شازده کوچولو را خوانده بودم و روباهی را که منتظر می‌ماند چون اهلی شازده کوچولو شده بود باور کرده بودم و امروز هم داستان پکس را خوانده‌ام، داستان روباهی که چشم به راه آدمش می‌ماند چون دوستش دارد. روباهی که نامش هم معنی صلح می‌دهد.

● یاسمن رضائیان

به جنگل با مشکلات بسیاری رو به‌رو می‌شود اما ادامه می‌دهد. حتی پایش آسیب می‌بیند اما این آسیب‌دیدگی در مقابل آسیبی که می‌تواند به پکس و در نهایت به قلب او وارد شود هیچ است. پیتتر یک نوجوان تنهاست. مادرش را از دست داده و پدرش او را درک نمی‌کند. اما در مسیر نجات پکس با او آشنا می‌شود. زنی که به خاطر یک اتفاق بد خودش را در جنگل قرنطینه کرده و سال‌هاست تنها در کلبه‌ای چوبی زندگی می‌کند. اگر چه تنهایی و لا با تنهایی پیتتر فرق دارد اما هر دو تنها هستند. ولا پیتتر می‌گوید باید مدتی استراحت کند تا پایش خوب شود و گرنه نمی‌تواند به پکس برسد. پیتتر و ولا چند روزی را در کلبه با هم زندگی می‌کنند و بدون اینکه متوجه شوند چیزهایی می‌آموزند که جایشان در زندگی هر دو شان خالی بوده. بنابراین این داستان، داستان دوستی، کمک‌کردن و نجات هم هست.

داستان دارای دو روایت موازی است. یکی زندگی پیتتر را روایت می‌کند و دیگری زندگی پکس را. دیالوگ‌ها و مونولوگ‌هایی که پکس با خودش دارد آن چنان واقعی و منسجم و قوی است که فکر می‌کنید همیشه یک روباه داشته‌اید و می‌دانید واقعاً

داستان است و بنابراین، این کتاب داستان زندگی پکس است. پکس و آدمش، پیتتر. روزهای جنگ است و جنگ همه‌ی زندگی‌ها را می‌بلعد. پدر پیتتر باید برای مأموریت به سر بازها بپیوندد. مادر پیتتر وقتی او خیلی کوچک بود مرد و حالا پدر پیتتر او را نزد پدر بزرگش می‌برد. اما پیش از آن مجبورند پکس را در جنگل رها کنند. این پیشنهاد وحشتناک را پدر داده است. پیتتر با این تصمیم مخالف است چون او پکس را از بچگی بزرگ کرده و روباه از زندگی جنگل هیچ چیز نمی‌داند اما در نهایت پدر است که تصمیم می‌گیرد چه کار کنند.

پیتتر، حتی یک لحظه هم از فکر پکس بیرون نمی‌آید. برای همین شب، وقتی پدر بزرگ خوابیده است، تصمیمش را می‌گیرد. کوله‌پشتی‌اش را برمی‌دارد و راهی جنگل می‌شود. او باید راه آمده را برگردد. مسیر طولانی است و پیتتر تنهاست اما این، تنها راه است. چون آتش جنگ به زودی به جنگلی که پکس در آن است خواهد رسید.

کتاب پکس داستان امید است. داستان روزنه‌هایی روشن که در روزهای سخت و خشن جنگ هنوز سوسو می‌زنند. پیتتر در راه بازگشت

وقتی بچه بوم حیوانات را به دو دسته‌ی خوب و بد تقسیم می‌کردند. مثلاً سگ حیوان خوبی بود و روباه مکار و بدذات. برای همین اگر رد پای یکی از این حیوان‌های بدذات توی داستان‌ها یا انیمیشن‌ها پیدا می‌شد باید منتظر حيله و اتفاق بدی می‌بودیم. اما راستش هیچ وقت نتوانستم این خط کشیدن را قبول کنم. می‌دانید؟ انیمیشن‌ها نتوانستند کار خودشان را بکنند و در نهایت من عاشق روباه‌ها شدم.

حالا یکی از این روباه‌های دوست‌داشتنی وارد کتاب «پکس» شده. پکس، اسم خود روباه این



پکس

نویسنده: سارا پنی پاکر

مترجم: نلی محجوب

ناشر: انتشارات پیدایش (۶۶۹۷۰۲۷۰)

قیمت: ۴۱ هزار تومان

جزیره



# در بیست و هشتمین روز بهار

این اولین شماره‌ی سال ۹۹ است و ما دوباره به هم رسیده‌ایم. بنابراین عجیب نیست اگر این جا دیدوبازدید می‌کنیم و در بیست و هشتمین روز بهار، عید را به هم تبریک بگوییم. پس، سلام! نوروزتان مبارک!

امیدوارم همه‌مان به سلامتی این روزهای سخت را پشت سر بگذاریم و روزهای پیش رو آرام و سبز و روشن باشد. به امید شادی و آرامش و رکاب‌زدن با دوچرخه‌ی کاغذی!

**روپای لبخند و آرامش**  
سال سختی برای دوچرخه بود،

سخت و گاهی ناامیدکننده. خوشحالم که از پس مشکلات برآمدید. شماره‌ی رنگارنگ نوروز، با همه‌ی چیزهای ناراحت‌کننده‌ای که اتفاق افتاد؛ یعنی خودِ خودِ بهار. خدایوت و بهار روزگار و بهار دوچرخه‌ای‌تان مبارک.

با روپای لبخند و آرامش و روزهای بهتر زینب محمدی ۱۷ساله از شهرقدس

## به سال دیگه

وسط این همه حال بد و اتفاق بد، خیلی خوشحالم که به سال دیگه کنارت رکاب زدم و به سال دیگم باهات رکاب خواهیم زد!

دوستت دارم دوست قدیمی! نرگس دارینی ۱۷ساله از کرج

## آرزو

شاید تنها راه نجات، امید و صبوری باشد. همیشه بذری کوچک با امید و صبوری سنگ‌ها را کنار می‌زند و سر از خاک بیرون می‌آورد. کرم‌های کوچک دور خودشان پیله می‌بندند تا روپای پروانه‌شدن را به حقیقت برسانند، رود به امید رسیدن به دریا روی زمین جاری می‌شود و سرانجام به دریا می‌رسد. آرزوی بهاری‌ام این است که امسال غصه‌ی دل‌ها و نگرانی‌های چهره‌ها از بین برود. دوچرخه‌جان، برای تو و هموطنانم سالی سرشار از سلامتی، شادی و مهربانی آرزو می‌کنم.

مریم خالقی‌هرسینی از تهران

## رفیق روزهای نامهربونی

امیدوارم هزار تا عید دیگه کنارمون باشی و پر انرژی و شاد و سلامت رکاب بزنی.

مهربون‌ترین رفیق روزهای نامهربونی نوجوان‌ها زهرا وطن‌دوست از رشت

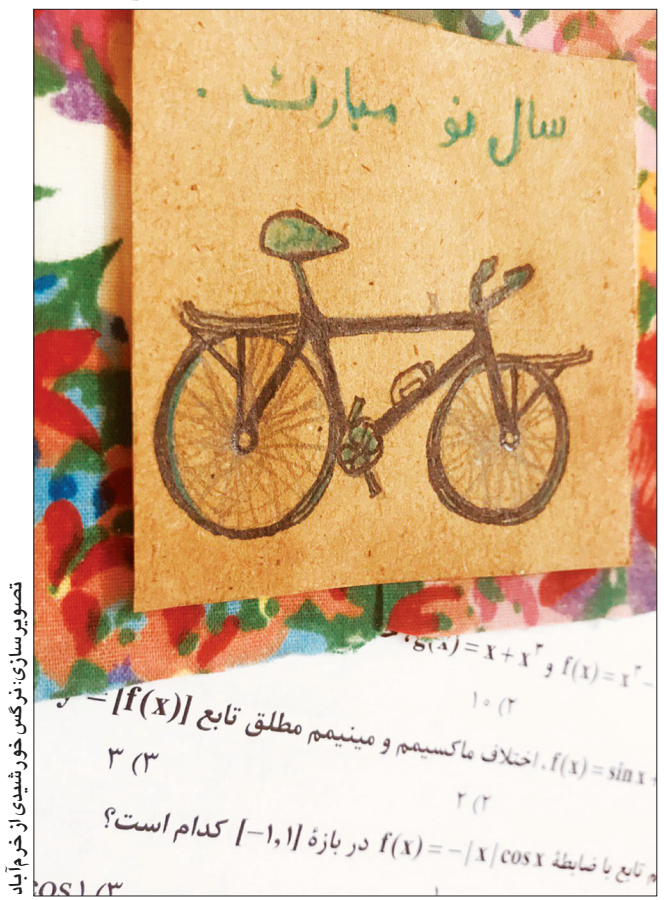
## یک گل‌دان سبز در روز دوم

اواخر بهمن، لیست کارهای

عقب‌مانده را می‌نوشتیم، فکر می‌کردم خیلی کار دارم. می‌خواستم سبزه سبز کنم و برای دوستانم کارت تبریک بفرستم که دقیقه‌ی ۹۰ به دستشان برسد. می‌خواستم برای دوچرخه، نامه‌ی کاغذی بفرستم. ولی همه‌ی این‌ها قرار نبود انجام شود. مطمئنم دومین روزی که بشود بیرون رفت یک گل‌دان سبز می‌خرم (روز اول چند کار مهم‌تر دارم)... فرستادن کارت تبریک برای تبریک شروع پاییز هم شاید جالب باشد... به نظرم هر روزی برای رسیدن یک نامه‌ی کاغذی مناسب است. عید امسال من که با این توجیه‌ها

گذشت، ولی از ته قلبم دعا می‌کنم به شما خوش‌تر گذشته باشد. سال نو مبارک! زهرا عبدالملکی از تهران

و ممنون از شما که به دوچرخه نوروز را تبریک گفته‌اید: زهرا آهنگران، نسترن اعجازی، بهاره بیات، گلنار پرورش، نازنین حسن‌پور، محسن خلیلی‌قیدار، نرگس زارعی، تینا سرمدی، ایلیا عزتی، مریم عزیزآبادی، حدیث گرچی، هورسا معظمی، متین میرجانی و سهند نادری.



تصویرسازی: نرگس خورشیدی از خرم‌آباد



عکس: زینب علی‌سرلک، ۱۷ساله از پاکدشت

پشمه‌ها

# میهمان ناخوانده‌ی زمین

تصویرگری: بهناز سراوانی

کنم. اما آدم‌هایی مثل این دخترک زیادند، نیازمند ماسک، دستکش، ژل بهداشتی، پول و خیلی چیزهای دیگر.

نوشین شجاعی ۱۵ساله از تهران

## دور دنیا در چند روز؟

در عصر تکنولوژی، درست زمانی که زمینی‌ها ادعای پیشرفت در علم می‌کنند، مهمانی ناخوانده در حال سفر به همه‌ی کشورهای جهان است و انگار می‌خواهد رکورد سفر به «دور دنیا در هشتاد روز» را بزند!

کرونا سراغ ما هم آمده، جان عزیزانمان را گرفته و گوشه‌گوشه‌ی مادر مهربانمان، ایران را به خطر انداخته است. چندوقتی است که دور از هم‌دیگر دل‌تنگی‌هایمان را مجازی ابراز می‌کنیم و محبت‌هایمان را مجازی نثار هم می‌کنیم.

کرونا به ما یاد داد که قدر تک‌بودن‌ها را بدانیم و بدانیم... کرونا به ما یادآوری کرد که آدم‌هایی هستند که فداکارانه از جانشان می‌گذرند... کرونا می‌رود، اگر #در\_خانه\_بمانیم! با آرزوی سلامتی و رسیدن روزهای عادی.

هستی هاشمی ۱۷ساله از ایلام

## دل‌م برای علائم زندگی تنگ شده

مدت‌هاست که در خانه مانده‌ام. همه‌مان مانده‌ایم! تا به حال نمی‌دانستم چه قدر درخت اکالیپتوس سرخیابان را دوست دارم. از پنجره نمی‌شود نگاهش کرد. یا حتی چراغانی سیم‌های جلوی شهرداری، بوی ناب ردیفی از گل‌فروشی‌ها و قنادی‌ها، خانه‌های آجری و ساده در محله‌های قدیمی شهر با درهای چوبی و نرده‌های رنگ‌زده و بیش از همه ساحل رودخانه!

دل‌م برای علائم زندگی تنگ شده. برای خود زندگی. برای دیدن راه رفتن آدم‌ها، پیرمردها و نوجوان‌ها و جوان‌ها و بچه‌ها. شاید این خانه‌نشینی اجباری معلم ما شود برای درک چیزی که داشتیم. یک نگاه جدید بدهد برای روز باشکوه آزاد شدن، دلایل بسیار برای شکرگزار بودن، شادبودن!

نگار مطیع ۱۶ساله از اهواز

## ماسک به شرط زندگی

مجبور شده بودم برای انجام دادن کاری از خانه بیرون بیایم. یک عالم فکر جورواجور داشتم و یک عالم سؤال. خیابان خلوت بود. یک‌هو صدایی مرا از فکرهایم بیرون آورد. دختر کوچکی که جلوی داروخانه ایستاده بود گفت: «خاله، می‌شه یه ماسک برام بگیری؟»

حس بدی بهم دست داد. دخترکی که از صبح تا شب بیرون است و باید کار کند و من فقط می‌توانستم به یکی از آن‌ها کمک



شش پیشنهاد آپاراتچی، برای ماندن و سرگرم‌شدن در خانه

# کلیک کن، ببین!



● علی مولوی

این روزها که ویروس کرونا، برایمان نه راه پیش گذاشته و نه راه پس و فقط باید در خانه بمانیم، بهترین راه برای سرگرم‌شدن تماشای فیلم و سریال است. به لطف اینترنت و فناوری، خانه‌نشینی آن قدرها هم سخت نیست و با گسترش سایت‌های نمایش خانگی، فیلم‌ها، انیمیشن‌ها و سریال‌های روز جهان در اختیارمان قرار دارند و می‌توانیم در گوشی موبایل، لپ‌تاپ یا تلویزیون، هر فیلمی را که می‌خواهیم انتخاب و تماشا کنیم. حالا که سینماها تعطیل‌اند و آپاراتچی نمی‌تواند از بین فیلم‌های روی پرده پیشنهادهایش را به شما بدهد، به سراغ سایت‌های «نماوا» و «فیلیمو» رفته و از بین فیلم‌های تازه‌ی این دو سایت که از پرکارترین سایت‌ها در این زمینه هستند، شش فیلم را برای تماشا به شما پیشنهاد می‌دهد.

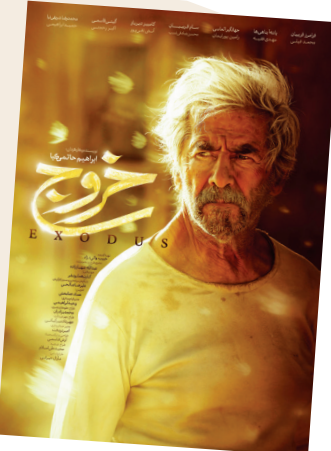


## بازگشت هانسِل و گِرِتِل

قصه‌ها و افسانه‌های برادران گریم آن قدر مشهورند که همه آن‌ها را می‌شناسیم. **هانسِل و گِرِتِل** هم از مشهورترین قصه‌های آن هاست که داستان خواهر و برادری را روایت می‌کند که در جنگل گم و در خانه‌ی پیرزن جادوگری اسیر می‌شوند. در تازه‌ترین اقتباس سینمایی از این داستان قدیمی، **آز پرکینز**، فیلم‌ساز آمریکایی این داستان فانتزی را به فیلمی پر هیجان و ترسناک تبدیل کرده است! اگر اهل تماشای فیلم‌های ترسناک و پر هیجان هستید، خوب است بدانید سایت‌های **نماوا** و **فیلیمو**، نسخه‌ی اچ‌دی فیلم سینمایی **گرتل و هانسِل**، محصول سال ۲۰۲۰ را با زیرنویس فارسی در اختیار کاربران خود گذاشته‌اند.

## سینما در خانه!

تعطیلی سینماها و اکران نوروزی به خاطر شیوع ویروس کرونا، ضربه‌ی بزرگ و سختی برای سینماداران و سینماگران بود. حالا به لطف اینترنت و فناوری، راه تازه‌ای پیش پای سینماگران قرار گرفته و آن اکران خانگی است! به این ترتیب که سایت‌های نمایش خانگی می‌توانند علاوه بر پخش فیلم‌های شبکه‌ی نمایش خانگی، فیلم هم اکران بکنند. به این صورت که شما می‌توانید از سایت‌های **نماوا** یا **فیلیمو** با قیمت ۱۲ هزار تومان، بلیت تهیه کنید و در یک سانس شش ساعته، فیلم مورد نظرتان را تماشا کنید، اما تا زمانی که اکران آن تمام نشود، امکان دانلود آن را نخواهید داشت. نخستین فیلمی هم که در این راه تازه قدم گذاشته، فیلم **خروج** به کارگردانی **ابراهیم حاتمی‌کیا** است. این فیلم داستان گروهی از کشاورزان روستایی را روایت می‌کند که شرکت سهامی آب، هنگام تخلیه‌ی سد آب شور، به اشتباه آب را روانه‌ی زمین‌های کشاورزی کرده و باعث خرابی تمامی محصولات کشاورزان شده است. البته باید صبر کرد و دید استقبال مردم و سینماگران از این طرح **سینما آنلاین** چه قدر است و آیا می‌تواند دائمی هم باشد؟



## پایانی برای جنگ ستارگان

اگر یادتان باشد در شماره‌ی ۹۸۳ دوچرخه در اولین هفته‌ی اسفندماه گذشته، ترجمه‌ی گفت‌وگوی ویژه‌ای را از **جی.جی. آبرامز**، کارگردان نهمین و آخرین قسمت مجموعه‌ی **جنگ ستارگان**، یعنی **جنگ ستارگان: خیزش اسکای‌واکر** در صفحه‌ی شهر فرنگ برایتان کار کرده بودیم. حالا هم سایت‌های **نماوا** و **فیلیمو**، نسخه‌ی زبان انگلیسی این فیلم را با زیرنویس فارسی در اختیار کاربران خود گذاشته و اعلام کرده‌اند به‌زودی دوبله‌ی اختصاصی نهمین قسمت جنگ ستارگان هم از راه می‌رسد. پس اگر از هواداران مجموعه‌ی جنگ ستارگان هستید، تماشای این قسمت پر هیجان و جذاب را از دست ندهید. اگر هم دوست داشتید می‌توانید بعد از تماشای فیلم، آن گفت‌وگو را هم در نشانی زیر بخوانید: [newspaper.hamshahrionline.ir/id/95534](http://newspaper.hamshahrionline.ir/id/95534)



## امانی برای تمام فصول

اگر چندان هم کتاب‌خوان نباشید، قدر مسلم رمان **زنان کوچک** را که بارها و بارها انیمیشن آن هم از تلویزیون پخش شده می‌شناسید. تازه‌ترین اقتباس سینمایی از این رمان مشهور **لوییزا می‌آلکت** به کارگردانی **گرتا گرویک**، این روزها با دوبله‌ی فارسی در اختیار کاربران سایت‌های **نماوا** و **فیلیمو** قرار گرفته است. این فیلم جذاب با بازی **سِرشاروران**، **اما واتسون**، **فلورنس پیو** و **الیزا اسکاتلن** که تاکنون ۷۳ جایزه‌ی سینمایی کسب کرده، سال گذشته نامزد دریافت شش جایزه‌ی اسکار هم بود و در پایان جایزه‌ی اسکار بهترین طراحی لباس را از آن خود کرد.



## انیمیشن بدشانس!

بی‌شک انیمیشن **«به پیش»** به کارگردانی **دن اسکون لون**، از بدشانس‌ترین انیمیشن‌های تاریخ سینماست! انیمیشنی که اکران جهانی آن مصادف شد با شیوع جهانی ویروس کرونا و تعطیلی سینماها در کشورهای گوناگون و شکست بسیار بدی در گیشه خورد. این شد که کمپانی دیزنی این انیمیشن را خیلی سریع‌تر از معمول و تنها دو هفته پس از اکران، وارد شبکه‌ی نمایش خانگی کرد که در اولین هفته‌ی اکران خانگی، در جمع شش فیلم برتر آمازون و دو فیلم برتر آی‌تونز قرار گرفت.

داستان این انیمیشن درباره‌ی دنیایی است که موجودات افسانه‌ای ساکن آن هستند. **ایان و بارلی لایت‌فوت**، دو برادر نوجوان از نژاد پریان هستند که عازم سفری ماجراجویانه می‌شوند تا با پیدا کردن یک شیء جادویی و اسرارآمیز، پدر مرحومشان را به دنیای خود بازگردانند. سایت‌های **نماوا** و **فیلیمو** نسخه‌ی دوبله‌ی این انیمیشن را در اختیار کاربران خود گذاشته‌اند.



## یک مستند کوتاه

**آموزش اسکیت‌برد زیر سایه‌ی جنگ**، نام مستند کوتاهی به کارگردانی **کارول دیسینگر** است که سال گذشته جایزه‌ی اسکار بهترین مستند کوتاه را از آن خود کرد. این فیلم ۳۴ دقیقه‌ای همان‌طور که از اسمش پیداست، داستان دختران نوجوان محله‌های فقیرنشین شهر کابل افغانستان است که تلاش می‌کنند زیر سایه‌ی شوم جنگ، اسکیت‌برد یاد بگیرند. همیشه که نباید فقط انیمیشن و فیلم سینمایی و سریال را در شبکه‌های نمایش خانگی ببینیم. آپاراتچی معتقد است برخی از مستندها از فیلم‌های سینمایی هم تماشایی‌تر می‌شوند؛ چون کاملاً واقعی‌اند. اگر شما اهل تماشای فیلم‌های مستند هستید، سایت **نماوا** این فیلم را با زیرنویس فارسی در اختیار کاربران خود گذاشته است.

